



گفتمان و قدرت در توسعه سیاسی ایران؛

خوانشی انتقادی از دو روایت ایرانی-اسلامی و مدرن^۱

معصومه محمدی^۲، مجتبی مقصودی^۳، محمد توحیدفام^۴، محمد طاهری خنکداری^۵

چکیده

این پژوهش با هدف واکاوی نقش گفتمان و قدرت در فرآیند توسعه سیاسی ایران، به تحلیل انتقادی دو روایت مسلط یعنی گفتمان ایرانی-اسلامی و گفتمان مدرن می‌پردازد. سؤال اصلی تحقیق آن است که: دو گفتمان ایرانی-اسلامی و مدرن چگونه از منظر مفاهیم قدرت، مشروعیت و نظم سیاسی، بر فرآیند توسعه سیاسی در ایران تأثیرگذار بوده‌اند؟ بر این اساس، فرضیه تحقیق بر آن استوار است که گفتمان ایرانی-اسلامی با تأکید بر اقتدار معنوی، هویت جمعی و مقاومت فرهنگی، و گفتمان مدرن با تمرکز بر عقلانیت ابزاری، تفکیک قوا و حقوق فردی، هر یک به نحوی خاص امکان‌ها و محدودیت‌هایی را برای توسعه سیاسی در ایران رقم زده‌اند. روش تحقیق به کاررفته در این مطالعه، تحلیل گفتمان انتقادی با رویکرد نرمان فرکلاف است که در آن پیوند میان ساختارهای زبانی، قدرت و ایدئولوژی مورد واکاوی قرار می‌گیرد. اطلاعات و داده‌های پژوهش از طریق تحلیل متون سیاسی، اسناد رسمی، سخنرانی‌ها و متون نظری مرتبط با هر دو گفتمان گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان ایرانی-اسلامی در پی نهادهای سازی الگویی خاص از توسعه سیاسی مبتنی بر ارزش‌های بومی و دینی است که در تعارض

۱- مقاله برگرفته از رساله دکتری

۲- دانشجو دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۳- استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۴- استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۵- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام



یا تعامل با مؤلفه‌های گفتمان مدرن قرار می‌گیرد. در عین حال، هیچ‌یک از این دو گفتمان به تنهایی نتوانسته‌اند زمینه‌های توسعه سیاسی پایدار و جامع را فراهم کنند. در نتیجه، تلفیق انتقادی و انعطاف‌پذیر این دو روایت، همراه با بازاندیشی در بنیان‌های معرفتی آن‌ها، می‌تواند افق‌های نوینی را برای توسعه سیاسی در ایران بگشاید.

واژگان کلیدی: گفتمان، قدرت، توسعه سیاسی، گفتمان ایرانی-اسلامی، گفتمان مدرن

مقدمه

توسعه سیاسی به‌عنوان یکی از ارکان بنیادین توسعه پایدار در جوامع، در بسترهای فرهنگی، تاریخی و گفتمانی هر کشور معنا و مسیر خاص خود را می‌یابد. در ایران پس از انقلاب اسلامی، فرآیند توسعه سیاسی با کشاکشی مستمر میان دو گفتمان کلان مواجه بوده است. یکی گفتمان ایرانی-اسلامی که مبتنی بر مفاهیم بومی چون عدالت، ولایت، معنویت و مقاومت است؛ و دیگری گفتمان مدرن که ریشه در آموزه‌های غربی همچون عقلانیت ابزاری، تفکیک قوا، لیبرالیسم سیاسی و دموکراسی دارد. این دو گفتمان نه تنها در سطح مفهومی و ارزشی بلکه در ساحت ساختار قدرت، هویت سیاسی و نوع نهادسازی، رویکردهایی متفاوت و گاه متعارض را پیش روی جامعه ایران نهاده‌اند. مسئله اصلی این پژوهش، بررسی چگونگی بازتاب مفاهیم قدرت، مشروعیت و نظم سیاسی در این دو گفتمان و تأثیر آن‌ها بر روند توسعه سیاسی در ایران است. اگرچه مطالعات متعددی به تحلیل توسعه سیاسی یا گفتمان‌های فرهنگی و سیاسی پرداخته‌اند، اما تلفیق روش مند این دو حوزه با تمرکز بر خوانش انتقادی از دو روایت مذکور، خلأی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

پژوهش حاضر با تکیه بر چارچوب نظری تحلیل گفتمان انتقادی به‌ویژه در سنت فرکلاف، تلاش دارد نشان دهد که چگونه زبان، ایدئولوژی و قدرت در ساخت گفتمان‌های توسعه سیاسی عمل می‌کنند و چه پیامدهایی برای سیاست‌گذاری و نهادسازی در ایران داشته‌اند. هدف از این مطالعه، نه صرفاً مقایسه توصیفی، بلکه ارائه خوانشی انتقادی از چگونگی بازتولید و تثبیت روابط قدرت از سوی هر دو گفتمان و نیز بررسی امکان‌های فراروی توسعه سیاسی در صورت تلفیق یا

بازاندیشی در این دو روایت است. پژوهش پیش رو در چهار بخش تبیین شده است. پس از پرداختن به پیشینه و ادبیات پژوهش در بخش نخست در مبانی نظری و مفهومی به مرور ادبیات و چارچوب نظری تحلیل گفتمان و مفاهیم مرتبط با توسعه سیاسی، قدرت و مشروعیت پرداخته است. در بخش دوم به تحلیل گفتمان ایرانی-اسلامی واکاوی مفاهیم کلیدی، ساختار قدرت و پیامدهای سیاسی این گفتمان مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش سوم به تحلیل گفتمان مدرن بررسی عناصر معرفتی و سیاسی این روایت و نسبت آن با توسعه سیاسی پرداخته شده است. در نهایت مقایسه انتقادی دو گفتمان، تحلیل نقاط افتراق و اشتراک و پیشنهادهایی برای سیاست گذاری توسعه گرا در ایران ارائه گردیده است.

پیشینه و ادبیات پژوهش

بررسی گفتمان و توسعه سیاسی در ایران مستلزم درک دقیق از رویکردهای نظری و مطالعات تجربی‌ای است که در سال‌های اخیر در داخل و خارج از کشور صورت گرفته‌اند. ادبیات این حوزه را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد. نخست، مطالعاتی که در بستر سیاسی-اجتماعی ایران شکل گرفته‌اند و بیشتر ناظر به چالش‌های توسعه سیاسی با رویکردهای فرهنگی، ایدئولوژیک یا دینی بوده‌اند؛ و دوم، پژوهش‌هایی که در چارچوب نظریه‌های گفتمان و نظریه‌های پسا ساختارگرا به تحلیل رابطه میان قدرت، زبان و سیاست پرداخته‌اند.

الف) مطالعات داخلی؛ در فضای فکری ایران، بررسی نسبت میان گفتمان‌های هویتی (اسلامی-ایرانی) و توسعه سیاسی یکی از محورهای کلیدی مطالعات علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی بوده است. سید جواد طباطبایی در کتاب خود با عنوان «دیاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» بر «انقطاع اندیشه سیاسی در ایران» تأکید کرده و معتقد است که عدم تکوین گفتمان عقلانی مدرن، مانعی جدی در راه توسعه سیاسی بوده است. وی تلاش کرده است نقش سنت و گفتمان دینی را در تأخیر این توسعه واکاوی کند (طباطبایی، ۱۳۸۱). در اثر دیگری با عنوان «اندیشه سیاسی در اسلام معاصر» به قلم حمید عنایت است که در آن نویسنده در تحلیل اندیشه سیاسی در اسلام، به تفاوت‌های بنیادین میان سنت سیاسی اسلامی و اندیشه مدرن غربی پرداخته و نسبت آن با مفاهیم



چون آزادی، عدالت، و قانون را بررسی کرده است (عنایت، ۱۳۷۰). در آثار ارزشمند حسین بشیریه با عناوین «جامعه‌شناسی سیاسی توسعه در ایران» و «گذار به دموکراسی» نویسنده با رویکردی انتقادی به بررسی موانع توسعه سیاسی در ایران پرداخته و تأکید کرده است که گفتمان رسمی جمهوری اسلامی با ساختارهای اقتدارگرایانه مانع شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک شده است (بشیریه ۱۳۸۰، ۱۳۸۶). همچنین نعمت‌اله فاضلی در اثر خود با عنوان «تجربه مدرنیته ایرانی: تحلیل تحولات جامعه و فرهنگ ایران» بر تنش میان سنت و مدرنیته تمرکز کرده و گفتمان مدرن را بیشتر در لایه‌های زیست اجتماعی ایرانیان دنبال می‌کند تا ساختار رسمی قدرت (فاضلی، ۱۳۹۳). به طور کلی، مطالعات داخلی اغلب بر تأثیر گفتمان اسلامی-انقلابی بر نهادهای سیاسی تأکید دارند و کمتر به روش تحلیل گفتمان انتقادی به طور روشمند پرداخته‌اند. همچنین، بسیاری از آثار بیشتر توصیفی بوده و کمتر وارد سطح تحلیلی از تعامل دو گفتمان و بازتاب آن‌ها در ساختار قدرت شده‌اند.

ب) مطالعات خارجی؛ در سطح بین‌المللی، تحلیل توسعه سیاسی با رویکرد گفتمانی عمدتاً متأثر از سنت‌های پس‌اساختارگرایی، به‌ویژه اندیشه‌های میشل فوکو^۱، ارنستو لاکلاو^۲ و نورمن فرکلاف^۳ بوده است. میشل فوکو در آثار خود به نام «انضباط و تنبیه: تولد زندان» و «قدرت/دانش: گزیده‌ای از مصاحبه‌ها و دیگر نوشته‌ها، ۱۹۷۲-۱۹۷۷» نویسنده در این آثار نظم گفتار و دانش و قدرت، نشان داده است که چگونه گفتمان‌ها به‌مثابه سازوکارهایی برای کنترل، نظم‌بخشی و مشروعیت‌بخشی به قدرت عمل می‌کنند (فوکو، ۱۹۸۰، ۱۹۷۷). در اثری دیگر با عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی: مطالعه انتقادی زبان» است که نویسنده در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی، روش‌شناسی دقیقی برای بررسی رابطه میان زبان، قدرت و ایدئولوژی در متون سیاسی ارائه می‌دهد. آثار او ابزار مهمی برای تحلیل نحوه ساخت و تثبیت گفتمان‌های مسلط است (نورمن

۱- Michel Foucault

۲- Ernesto Laclau

۳- Norman Fairclough

فرکلاف، ۱۹۹۵). در اثری با عنوان «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی: به سوی یک دموکراسی رادیکال» نوشته نویسندگان ارنستو لاکلاو و شانتال موف^۱ نشان می‌دهند که چگونه گفتمان‌ها با ایجاد دال‌های مرکزی (مانند دموکراسی، آزادی، ملت) به بازتولید ساختارهای قدرت کمک می‌کنند (ارنستو لاکلاو و شانتال موف، ۱۹۸۵). همچنین بندیکت اندرسون^۲ در اثری با عنوان «جوامع خیالی: تأملاتی در باب خاستگاه و گسترش ناسیونالیسم» نویسنده در اثر اجتماعات تخیلی به نقش گفتمان در ساخت هویت ملی و نظم سیاسی پرداخته است (بندیکت اندرسون، ۱۹۸۳).

اگرچه ادبیات داخلی به بررسی جداگانه گفتمان اسلامی و مدرن و تأثیر هر کدام بر توسعه سیاسی پرداخته، و ادبیات خارجی ابزارهای تحلیلی نیرومندی برای فهم گفتمان و قدرت فراهم کرده است، اما ترکیب این دو حوزه برای ارائه یک خوانش انتقادی و مقایسه‌ای از گفتمان‌های ایرانی-اسلامی و مدرن در زمینه توسعه سیاسی ایران، همچنان مغفول مانده است. مقاله حاضر تلاش می‌کند این خلأ را با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی جبران کرده و با اتکا به منابع و داده‌های بومی، به بازاندیشی در نسبت میان گفتمان، قدرت و توسعه سیاسی در ایران معاصر بپردازد.

۱- چارچوب نظری

مطالعه گفتمان و قدرت در زمینه توسعه سیاسی ایران مستلزم تکیه بر سنت‌های نظری‌ای است که زبان را نه فقط ابزاری برای انتقال معنا، بلکه سازوکاری بنیادین برای شکل‌دادن به واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و نهادی تلقی می‌کنند. از این منظر، توسعه سیاسی نه یک فرآیند صرفاً ساختاری یا نهادی، بلکه پدیده‌ای گفتمانی و معناساز است که در چارچوب منازعه روایت‌ها، بازتعریف مفاهیم سیاسی، و تثبیت یا چالش نسبت‌های قدرت معنا می‌یابد. در تحلیل توسعه سیاسی ایران، نمی‌توان صرفاً به متغیرهای نهادی، ساختاری یا اقتصادی بسنده کرد؛ چراکه توسعه سیاسی در ایران از بستر تقابل و برساخت‌گری دو گفتمان عمده عبور می‌کند؛ گفتمان ایرانی-اسلامی و

۱- Chantal Moff

۲- Benedict Anderson



گفتمان مدرن. برای درک دقیق از این پویش گفتمانی، باید به نظریاتی روی آورد که پیوند زبان، قدرت، مشروعیت و ایدئولوژی را مورد توجه قرار داده‌اند.

بر همین اساس، چارچوب نظری این پژوهش مبتنی بر تلفیقی از سه جریان فکری اصلی است. نخست؛ تحلیل گفتمان انتقادی نورمن فرکلاف^۱، دوم؛ نظریه قدرت-دانش میشل فوکو^۲، سوم؛ نظریه گفتمان پسامارکسیستی ارنستو لاکلاو و شانتال موف^۳ است. ترکیب این سه دستگاه نظری، بستری فراهم می‌آورد تا دو گفتمان ایرانی-اسلامی و مدرن نه تنها به عنوان دو روایت فرهنگی-سیاسی، بلکه به مثابه دو «رژیم معنایی» درک شوند که با سازوکارهای زبانی، ایدئولوژیک و نهادی خود، توسعه سیاسی در ایران را به شکلی متفاوت صورت‌بندی کرده‌اند.

۱-۱- تحلیل گفتمان انتقادی

نورمن فرکلاف، از برجسته‌ترین نظریه پردازان تحلیل گفتمان انتقادی، گفتمان را نه صرفاً متن یا گفتار، بلکه یک «کنش اجتماعی» می‌داند که در دل آن قدرت، ایدئولوژی و ساختارهای اجتماعی بازتولید می‌شوند (Fairclough, 1995: 2). از منظر او، گفتمان همواره در تعامل با زمینه‌های اجتماعی و تاریخی تولید می‌شود و بنابراین نمی‌توان آن را به سطح زبانی محدود کرد. وی برای تحلیل گفتمان، سه سطح اصلی را پیشنهاد می‌دهد. نخست، سطح زبانی که شامل بررسی واژگان، سبک، استعاره‌ها، ساختار نحوی و کاربرد زبان در متون سیاسی است. این سطح نشان می‌دهد که چگونه انتخاب واژگان می‌تواند حامل ارزش‌های ایدئولوژیک باشد؛ به عنوان مثال، کاربرد واژه «امت» در گفتمان ایرانی-اسلامی با بار معنایی دینی، با کاربرد واژه «ملت» در گفتمان مدرن که ریشه در دولت-ملت مدرن دارد، تفاوت بنیادین دارد (Fairclough, 1995: 56-59). دوم، سطح عمل گفتمان که به چگونگی تولید، توزیع و مصرف گفتمان می‌پردازد. این سطح روشن می‌سازد که چگونه نهادهای سیاسی، رسانه‌ها و نخبگان اجتماعی در بازتولید و تثبیت یک

۱- Norman Fairclough

۲- Michel Foucault

۳- Ernesto Laclau and Chantal Mouffe

گفتمان نقش ایفا می کنند. برای نمونه، رسانه های رسمی جمهوری اسلامی ایران، در دهه های اخیر، نقش مهمی در بازتولید مفاهیمی چون «مردم سالاری دینی» و «استقلال» داشته اند، در حالی که رسانه های غربی عمدتاً بر «حقوق بشر» و «دموکراسی لیبرال» به عنوان شاخص توسعه سیاسی تأکید کرده اند (Wodak, 2013: 28). سوم، سطح ساختار اجتماعی که گفتمان را در بستر نظام های قدرت و ایدئولوژی تحلیل می کند. این سطح بر ارتباط گفتمان با مناسبات قدرت و هژمونی سیاسی متمرکز است. به تعبیر فرکلاف، گفتمان نه بازتاب منفعل واقعیت اجتماعی، بلکه ابزار شکل دهی و مشروعیت بخشی به آن است (Fairclough, 1995: 88; van Dijk, 2008: 63).

فرکلاف با ترکیب تحلیل زبانی و دیدگاه های اجتماعی، چارچوبی ارائه می دهد که به بررسی نحوه بازنمایی قدرت، ایدئولوژی و سلطه در ساختار زبانی متون می پردازد. در تحلیل گفتمان انتقادی، زبان صرفاً ابزار تباط نیست، بلکه صحنه کشمکش گفتمان های متضاد و حامل پروژه های سیاسی خاص است (Fairclough, 1995: 88; Wodak & Meyer, 2016: 7). این رهیافت کمک می کند دریابیم که چگونه گفتمان ها در سطح زبانی و معنایی به بازتعریف و بازتولید مفاهیم اجتماعی و سیاسی می پردازند. بر این اساس، گفتمان ایرانی-اسلامی و گفتمان مدرن را می توان به مثابه دو روایت رقیب در بازتعریف مفاهیم بنیادین توسعه سیاسی چون مشروعیت، مشارکت، عقلانیت و حقوق ملت مورد مطالعه قرار داد. در گفتمان ایرانی-اسلامی، مفاهیمی مانند «عدالت» و «امت» به عنوان اصول بنیادین بازنمایی می شوند که ریشه در آموزه های دینی دارند و توسعه سیاسی را در پیوند با شریعت و هویت دینی تعریف می کنند (کجویان، ۱۳۹۸: ۱۲۲). در مقابل، گفتمان مدرن بر مفاهیمی چون «قانون»، «حقوق فردی» و «مردم سالاری» تأکید دارد که برآمده از سنت لیبرال دموکراسی و عقلانیت سکولار است (Habermas, 1996: 110). تحلیل گفتمان انتقادی در این چارچوب کمک می کند نشان دهیم که چگونه مفاهیم کلیدی مانند «عدالت»، «مردم سالاری»، «اقتدار»، «امت» و «قانون» در دو گفتمان ایرانی-اسلامی و مدرن بازتولید شده اند و هر یک چه روایتی از توسعه سیاسی ارائه می دهند. از این منظر، تحلیل تفاوت ها و اشتراکات این دو گفتمان نه تنها به درک شکاف های نظری و هویتی در سیاست ایران کمک



می‌کند، بلکه چشم‌اندازی برای فهم چالش‌های بومی‌سازی توسعه سیاسی در جوامع غیرغربی نیز فراهم می‌سازد (Askari, 2022: 45).

۱-۲- قدرت و دانش در اندیشه فوکو

فوکو، قدرت را نه صرفاً در اختیار نهادهای مرکزی (همچون دولت یا قانون)، بلکه به‌مثابه شبکه‌ای پراکنده از روابط تعریف می‌کند که در گفتمان‌ها، نهادها و سازوکارهای دانشی متجلی می‌شود (Foucault, 1980: 94-95). به تعبیر او، «گفتمان‌ها، حاملان قدرت‌اند» و از طریق آنهاست که «سوزها ساخته می‌شوند» و ساخت‌های سیاسی و اجتماعی معنا می‌گیرند (Foucault, 1977: 27). از این منظر، گفتمان ایرانی-اسلامی با بهره‌گیری از مفاهیم اسلامی و انقلابی نظیر «ولایت»، «امت اسلامی»، «استکبارستیزی» و «حاکمیت الهی»، نوع خاصی از قدرت انضباطی و بازدارنده را نهادینه کرده است. در مقابل، گفتمان مدرن بر مبنای قدرت قانونی، عقلانیت ابزاری و حقوق فردی، روایتی متفاوت از توسعه سیاسی بر ساخته است. تحلیل فوکویی به ما امکان می‌دهد بفهمیم چگونه گفتمان‌ها، نه تنها معنا بلکه رژیم‌های حقیقت را تولید می‌کنند و از رهگذر آنها، نظم سیاسی تثبیت یا به چالش کشیده می‌شود (Foucault, 1980: 131). در نظریه فوکو، قدرت نه صرفاً امری سرکوبگر، بلکه سازنده و مولد حقیقت، هویت و نظم دانایی است. از نظر او، قدرت در گفتمان‌ها رسوخ می‌کند و از طریق تولید «نظام‌های معرفتی»، رفتارها و هنجارهای خاصی را مشروعیت می‌بخشد (Foucault, 1977: 27). گفتمان‌ها، از این منظر، بسترهایی هستند که در آنها قدرت اعمال و بازتولید می‌شود. فوکو در تحلیل خود از «نظم گفتار» و «آرشیو دانایی» نشان می‌دهد که چگونه نظام‌های معرفتی در هر دوره تاریخی از طریق حذف، محدودسازی و هدایت معنا، چارچوبی برای فهم امر سیاسی فراهم می‌کنند (Foucault, 1980: 131).

از منظر فوکو، گفتمان نه تنها بازتابی از واقعیت نیست، بلکه خود بخشی از تولید حقیقت، دانش و قدرت است. این رویکرد، قدرت را در پیوندی تنگاتنگ با دانش قرار می‌دهد؛ جایی که دانش ابزاری برای مشروعیت بخشی به قدرت، و قدرت زمینه‌ساز تولید و تداوم نوعی خاص از دانش است (Foucault, 1980: 109-133). در این چارچوب، روایت‌های توسعه‌ای نیز صرفاً

برنامه‌هایی تکنیکی و مدیریتی نیستند، بلکه بر ساخته‌هایی گفتمانی‌اند که با هنجارها، ارزش‌ها و ساختارهای قدرت در هم تنیده‌اند. به بیان دیگر، توسعه سیاسی در ایران را نمی‌توان تنها در قالب سیاست‌گذاری‌ها و ساختارهای رسمی تحلیل کرد، بلکه باید آن را به مثابه میدان تقابل و رقابت میان گفتمان‌هایی دانست که هر یک در صدد تعریف مفاهیم بنیادینی چون دولت، ملت، دموکراسی، شایستگی، مشارکت و مشروعیت برآمده‌اند.

از منظر فوکو، قدرت نه صرفاً در قالب ساختارهای سرکوبگر یا نهادهای رسمی، بلکه در بستر مناسبات گفتمانی و شبکه‌های دانایی بروز می‌یابد. این نوع از قدرت، در پی تولید «سوژه»هایی است که خود را در چارچوب قواعد گفتمان تعریف کرده و بازتولید می‌کنند. از این رو، تحلیل توسعه سیاسی در ایران تنها با درک ماهیت «سوژه‌سازی گفتمانی» امکان‌پذیر است؛ جایی که روایت ایرانی-اسلامی با تأکید بر مفاهیمی چون امت، ولایت، شریعت و اخلاق دینی، به بازتعریف مفاهیم مدرن مانند شهروندی، حق، آزادی و دموکراسی می‌پردازد (Foucault, 1980: 98).

۱-۳- نظریه گفتمان لاکلاو و موف: دال‌های تهی و هژمونی

لاکلاو و موف در نظریه گفتمانی خود، سیاست را میدان نزاع گفتمان‌ها برای پر کردن مفاهیم مبهم و عمومی مانند آزادی، عدالت، مردم و ملت می‌دانند. این مفاهیم را «دال‌های تهی» می‌نامند که در ذات خود معنای ثابتی ندارند، اما گفتمان‌ها تلاش می‌کنند با معنا دادن به آن‌ها، هژمونی خود را برقرار سازند (Laclau & Mouffe, 1985: 113-117). به بیان دیگر، توسعه سیاسی نیز در بستر همین رقابت معنایی شکل می‌گیرد؛ جایی که گفتمان ایرانی-اسلامی و گفتمان مدرن، هر یک با تعریف خاص خود از دال‌هایی چون «مردم‌سالاری»، «اقتدار»، «عدالت»، و «هویت ملی»، می‌کوشند گفتمان خود را در فضای عمومی مسلط کنند. نظریه گفتمان لاکلاو و موفه نیز به عنوان چارچوب مکمل، در تبیین چگونگی شکل‌گیری و پایداری هویت‌های سیاسی از طریق بر ساخت «زنجیره‌های هم‌ارزی» و طرد «دیگری» سودمند است. در این رویکرد، گفتمان‌ها بر پایه «دال‌های تهی» سامان می‌گیرند که نیروهای اجتماعی مختلف در صدد پر کردن آن‌ها با معانی خاص خود هستند (Laclau & Mouffe, 1985: 112-115). بدین ترتیب، درک ما از توسعه سیاسی در ایران،



تابع جدال گفتمانی میان دو روایت اسلامی-ایرانی و مدرن بر سر مفاهیمی چون آزادی، عدالت، قانون‌گرایی و جامعه مدنی است.

در چارچوب تلفیقی فوق، می‌توان به تحلیل نحوه تولید، تداوم و تغییر گفتمان‌ها در بستر نهادهای سیاسی، رسانه‌ای و دینی پرداخت و بررسی کرد که چگونه هر گفتمان تلاش می‌کند صورت‌بندی خاصی از توسعه سیاسی را به مثابه «حقیقت» تثبیت نماید. این چارچوب نظری، امکان تحلیل تاریخی-انتقادی تحولات گفتمانی توسعه سیاسی در ایران را فراهم می‌سازد و نشان می‌دهد که هیچ تعریف واحد، طبیعی یا فراتاریخی از توسعه سیاسی وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد، بازنمایی‌هایی است که در متن منازعات گفتمانی شکل می‌گیرند و کارکردهای خاصی را برای گروه‌های مسلط ایفا می‌کنند (Fairclough, 2013: 145). گفتمان ایرانی-اسلامی، با تأکید بر ارزش‌هایی همچون عدالت، ولایت، امت، و استقلال، توسعه سیاسی را با مفاهیمی همچون هدایت الهی، مشارکت ارزشی و مقاومت در برابر غرب تعریف می‌کند. در حالی که گفتمان مدرن، با محوریت عقلانیت، سکولاریسم، فردگرایی و دموکراسی لیبرال، توسعه سیاسی را در چارچوب دولت-ملت مدرن، حقوق بشر، تفکیک قوا و جامعه مدنی صورت‌بندی می‌کند. این دو گفتمان، اگرچه گاه در هم‌پوشانی‌ها و تعاملاتی نیز قرار گرفته‌اند، اما عمده‌تاً در تنش و تعارض، هر یک کوشیده‌اند تا روایت خود را به گفتمان مسلط تبدیل کنند (Foroutan, 2020: 178; Bayat, 2007: 121-125). همچنین روایت مدرن توسعه سیاسی بر اساس مفاهیم روشنگری، عقلانیت ابزاری و حقوق بشر استوار است. این گفتمان با تکیه بر نهادهای انتخابی، قانون محوری، تفکیک قوا و فردگرایی لیبرال، مفهومی جهان‌شمول از توسعه سیاسی ارائه می‌دهد که در تجربه‌های کشورهای غربی نهادینه شده است (Held, 2006: 56). اما چالش اصلی در ایران، در تلاقی این دو گفتمان و تلاش برای تلفیق یا تعلیق آن‌ها نهفته است؛ جایی که قدرت سیاسی، با استفاده از ابزارهای گفتمانی، برخی عناصر مدرن را درون منطق ایرانی-اسلامی جذب کرده و بازتفسیر می‌کند.

افزون بر این، چارچوب نظری این مقاله، مفاهیم «هژمونی» نزد آنتونیو گرامشی را نیز برای تحلیل نحوه سلطه یا مقاومت گفتمان‌ها در نظر می‌گیرد. گرامشی هژمونی را شکل خاصی از سلطه

می‌داند که از طریق رضایت‌سازی در حوزه‌های فرهنگی، اخلاقی و فکری تحقق می‌یابد (Gramsci, 1971: 245). چارچوب نظری این پژوهش، با پیوند دادن مفهوم قدرت-دانش فوکویی به مفهوم میدان بوردیوی، تلاش می‌کند تا نسبت میان گفتمان و قدرت را در فرایند توسعه سیاسی ایران تبیین کند؛ فرایندی که نه حاصل حرکت خطی از سنت به مدرنیته، بلکه محصول برساخت‌های متکثر و رقابت‌های گفتمانی میان روایت‌های هویتی و تاریخی است. در نتیجه، بررسی توسعه سیاسی در ایران، بدون درک چگونگی فرایندهای رضایت‌سازی در جامعه و نقش نهادهای فرهنگی، آموزشی و دینی در بازتولید یا چالش گفتمان مسلط، تحلیلی ناقص خواهد بود. در این راستا، مقاله با اتکا به نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، که بر مفاهیم «مفصل‌بندی»، «دال مرکزی» و «تعلیق معنا» تأکید دارند، به تحلیل نحوه برساخت هویت‌های سیاسی، مشروعیت گفتمان‌ها و نحوه ستیز آنها بر سر دال‌هایی چون آزادی، عدالت، جمهوریت و اسلامیت می‌پردازد (Laclau & Mouffe, 1985: 112-130). در اینجا، رقابت میان گفتمان ایرانی-اسلامی و گفتمان مدرن در ایران پس از انقلاب، رقابتی بر سر تصاحب دال‌های شناور و تعریف چارچوب توسعه سیاسی تلقی می‌شود. در نهایت، این چارچوب نظری، امکان تحلیل پویایی‌های قدرت، بازنمایی، حذف، طرد یا جذب گفتمان‌ها را در یک بستر تاریخی-اجتماعی مهیا می‌سازد؛ به گونه‌ای که توسعه سیاسی دیگر نه فرآیندی خطی و عقلانی، بلکه صحنه‌ای از تقابل گفتمان‌ها با اهداف، استراتژی‌ها و بازیگران متنوع دیده می‌شود.

۲- ساختار قدرت و پیامدهای سیاسی گفتمان ایرانی-اسلامی و گفتمان مدرن

بررسی ساختار قدرت در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ بدون توجه به چارچوب‌های مفهومی نظریه‌های قدرت و گفتمان ممکن نیست. در گفتمان ایرانی-اسلامی، قدرت نه صرفاً یک سازوکار حقوقی و نهادی، بلکه امری الهی، ایدئولوژیک و معنوی است که ریشه در آموزه‌های شیعی و مفهوم «ولایت» دارد. این مفهوم در قالب نظریه ولایت فقیه به عنوان دال مرکزی سامان‌دهنده نظم سیاسی پس از انقلاب تثبیت شده است (Khomeini, 1981: 45-47). مشروعیت سیاسی در این چارچوب بیش از آنکه از «رضایت مردم» اخذ شود، از «حقانیت دینی» ناشی



می شود. چنین رویکردی، به گفته برخی پژوهشگران، موجب شکل گیری یک ساختار هنجاری-ایدئولوژیک شده است که در آن، برتری ارزش های دینی بر قواعد مدرن حکمرانی نه تنها امری طبیعی، بلکه ضرورتی وجودی برای نظام سیاسی قلمداد می گردد (Abrahamian, 2008: 163-165; Nasr, 2006: 211). در مقابل، در گفتمان مدرن، ساختار قدرت مبتنی بر اصولی چون تفکیک قوا، حاکمیت قانون، قرارداد اجتماعی، و پاسخگویی نهادها است (Dahl, 1989: 220). در این چارچوب، قدرت امری فرانسائی یا الهی نیست، بلکه محصول توافق شهروندان و برآمده از کنش عقلانی جمعی است. مشروعیت سیاسی نیز بر اساس انتخابات آزاد، مشارکت سیاسی برابر، و تضمین حقوق فردی و اجتماعی سنجیده می شود (Habermas, 1996: 110; Rawls, 1971: 63). این دو رویکرد به قدرت، دو روایت رقیب از مشروعیت و توسعه سیاسی ارائه می دهند: یکی مبتنی بر وحی و شریعت، و دیگری متکی بر عقلانیت سکولار و قرارداد اجتماعی است.

۲-۱- ساختار قدرت در عمل

پس از انقلاب اسلامی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کوشید تا نوعی هم نشینی میان دو گفتمان ایرانی-اسلامی و مدرن ایجاد کند. این هم نشینی، به تعبیر بسیاری از محققان، یک هیبرید نهادی به وجود آورد که در آن نهادهای مدرن مانند مجلس شورای اسلامی، انتخابات عمومی و قوه قضائیه در کنار نهادهایی با ماهیت ایدئولوژیک-دینی مانند رهبری و شورای نگهبان قرار گرفتند (Schirazi, 1997: 61-63; Foroutan, 2020: 180). اما این هم نشینی هم سطح و متوازن نبود؛ بلکه عناصر مدرن در چارچوب منطق گفتمان اسلامی بازتعریف و محدود شدند. برای مثال، نهاد انتخابات به عنوان نماد مدرنیته سیاسی حضور دارد، اما با وجود نظارت استصوابی شورای نگهبان، رقابت سیاسی به نیروهای همسو با ایدئولوژی رسمی محدود می شود (Sadeghi-Boroujerdi, 2019: 142-144). در واقع، انتخابات به ابزاری برای بازتولید مشروعیت درون گفتمانی بدل شد، نه مکانیسمی برای تغییر بنیادین قدرت سیاسی.

۲-۲- پیامدهای سیاسی

پیامدهای این ساختار دو گانه را می توان در چهار سطح تحلیل کرد. نخست؛ سطح نهادی و

داخلی، تمرکز قدرت در رأس هرم سیاسی (رهبری) و کاهش استقلال نهادهای مدرن، همراه با تقویت سازوکارهای نظارتی ایدئولوژیک. این امر فضای رقابت حزبی و امکان نوسازی نهادی را محدود کرده است (Abrahamian, 2008: 166؛ Gheissari & Nasr, 2006: 97). دوم؛ سطح اجتماعی، بازتولید دوگانه‌های هویتی میان «شهروند مؤمن و انقلابی» در مقابل «شهروند منتقد یا سکولار». این امر موجب تضعیف جامعه مدنی مستقل و کاهش ظرفیت سازمان‌های غیردولتی شده است (Kamrava, 2020: 72). سوم؛ سطح سیاست‌گذاری، اولویت‌بخشی به سیاست‌های ایدئولوژیک و ارزشی بر ملاحظات کارکردی، اقتصادی و توسعه‌ای. به ویژه در حوزه‌هایی چون سیاست خارجی و فرهنگی، اهداف ایدئولوژیک در بسیاری موارد بر ضرورت‌های اقتصادی غلبه یافته‌اند (Foroutan, 2020: 178). در نهایت؛ سطح بین‌المللی، اتخاذ سیاست خارجی مقاومت‌محور، تقابل با هژمونی غرب، حمایت از جنبش‌های همسو در منطقه و فاصله‌گیری از رویکردهای نهادگرایانه بین‌المللی است. این سیاست‌ها اگرچه استقلال سیاسی را تقویت کرده، اما در مواردی به انزوای اقتصادی و محدودیت در تعاملات بین‌المللی منجر شده است (Takeyh, 2009: 133؛ Foroutan, 2020: 179).

۳- عناصر معرفتی و سیاسی گفتمان مدرن و ایرانی-اسلامی و نسبت آن‌ها با

توسعه سیاسی

۳-۱- عناصر معرفتی و سیاسی گفتمان ایرانی-اسلامی

عناصر معرفتی؛ گفتمان ایرانی-اسلامی، به ویژه پس از انقلاب ۱۳۵۷، تلفیقی از میراث فقهی-شیعی، سنت دولtdاری ایرانی، و آموزه‌های انقلابی دهه‌های پایانی قرن بیستم است. در این گفتمان، قدرت سیاسی ماهیتی الهی و فرامادی دارد و مشروعیت آن از «ولایت فقیه» و «شریعت» ناشی می‌شود. به تعبیر امام خمینی (ره)، حکومت اسلامی ادامه رسالت پیامبران است و ولی فقیه در عصر غیبت، مجری احکام الهی و ضامن اجرای عدالت در جامعه است (Khomeini, 1981: 45-47). این نگاه موجب می‌شود که سیاست نه حوزه‌ای مستقل، بلکه جزئی جدایی‌ناپذیر از دین تلقی گردد و بنابراین، جامعیت دین در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی اصل اساسی این



گفتمان محسوب می‌شود (Soroush, 1999: 33-35). علاوه بر این، عنصر مقاومت و استقلال خواهی معرفتی برجسته در این گفتمان است؛ استقلال سیاسی-فرهنگی نه صرفاً یک راهبرد، بلکه یک اصل ایدئولوژیک محسوب می‌شود. گفتمان ایرانی-اسلامی به طور مداوم بر مقابله با سلطه جهانی، نفوذ غرب و هژمونی فرهنگی تأکید دارد و از این منظر، «مقاومت» را معادل بقا و هویت نظام سیاسی می‌داند (Foroutan, 2020: 178; Ehteshami & Zweiri, 2007: 52-54). به این ترتیب، گفتمان ایرانی-اسلامی حامل معرفتی است که توسعه سیاسی را در چارچوب «مردم‌سالاری دینی»، «امت‌محوری» و «عدالت الهی» تعریف می‌کند و کمتر با اصول عقلانیت مدرن و سکولاریسم قابل جمع است.

عناصر سیاسی؛ در سطح نهادی، گفتمان ایرانی-اسلامی در ساختار جمهوری اسلامی ایران نهادینه شده است. در رأس این هرم، رهبری (ولی فقیه) قرار دارد که علاوه بر مرجعیت دینی، نقش تعیین‌کننده در جهت‌دهی سیاست‌های کلان کشور ایفا می‌کند (Schirazi, 1997: 61-63). نهاد شورای نگهبان نیز به عنوان بازوی ایدئولوژیک نظام، وظیفه دارد قوانین و نامزدهای انتخاباتی را با معیارهای شرعی و اصول انقلاب تطبیق دهد. مکانیسم «نظارت استصوابی» در این چارچوب ابزاری برای تضمین تداوم گفتمان حاکم و محدود کردن ورود نیروهای ناهمسو به عرصه رقابت سیاسی است (Sadeghi-Boroujerdi, 2019: 142-144). انتخابات به‌عنوان یکی از جلوه‌های مدرن سیاست‌ورزی، در این گفتمان بازتعریف شده است. مشارکت عمومی به‌عنوان نشانه‌ای از مشروعیت نظام تلقی می‌شود، اما دامنه آن محدود به وفاداران به ارزش‌های دینی-انقلابی است. بنابراین، انتخابات نه مکانیزمی برای رقابت آزاد و انتقال واقعی قدرت، بلکه بیشتر ابزاری برای بازتولید انسجام ایدئولوژیک و نمایش مشارکت مردمی در چارچوب تعیین شده است (Khosrokhavar, 2020: 89).

نسبت با توسعه سیاسی؛ در گفتمان ایرانی-اسلامی، توسعه سیاسی معادل با «تعمیق مردم‌سالاری دینی»، «حفظ هویت دینی-انقلابی»، و «انسجام ایدئولوژیک» است. به بیان دیگر، توسعه سیاسی نه به معنای گسترش تنوع سیاسی یا تقویت جامعه مدنی مستقل، بلکه در قالب بسیج

مردمی تحت لوای ارزش‌های اسلامی و انقلابی تعریف می‌شود. این مدل توانسته است نوعی ظرفیت بسیج اجتماعی گسترده ایجاد کند و مشارکت مردمی را در قالب مناسک و انتخابات هدایت‌شده تضمین نماید (Abrahamian, 2008: 170). اما در مقایسه با گفتمان مدرن، امکان رقابت آزاد، گردش نخبگان، و نهادهای سازی جامعه مدنی به شدت محدودتر باقی مانده است. در نتیجه، تفاوت معرفتی و سیاسی دو گفتمان، مسیرهای متفاوتی از توسعه سیاسی را ترسیم کرده است. گفتمان مدرن، مبتنی بر عقلانیت، تنوع، و نهادهای پاسخگو، به توسعه سیاسی باز و کثرت‌گرا منتهی می‌شود؛ در حالی که گفتمان ایرانی-اسلامی، با تأکید بر هویت دینی و انسجام ایدئولوژیک، الگویی از توسعه سیاسی «کنترل‌شده و هدایت‌شده» را به نمایش می‌گذارد. ایران معاصر ترکیبی هیبریدی از این دو گفتمان را تجربه کرده است؛ ترکیبی که از یک سو ظرفیت بسیج و انسجام سیاسی را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، موجب بروز محدودیت‌ها و تناقض‌های ساختاری در مسیر توسعه سیاسی می‌شود (Foroutan, 2020: 182؛ Chehabi & Linz, 1998: 120-122).

۲-۳- عناصر معرفتی و سیاسی در گفتمان مدرن

گفتمان مدرن و نسبت آن با توسعه سیاسی شامل عناصر معرفتی و سیاسی متعددی است که نقش مهمی در شکل‌گیری و پیشرفت جوامع ایفا می‌کنند. در ادامه، به بررسی این عناصر و نسبت‌شان با توسعه سیاسی پرداخته شده است.

عناصر معرفتی؛ عقلانیت و علم‌گرایی، گفتمان مدرن بر پایه تفکر عقلانی و استفاده از دانش علمی بنا شده است. این رویکرد منجر به انتقاد از مذهب و اعتقادات سنتی می‌شود و تأکید بر استدلال و شواهد تجربی را برجسته می‌کند. فردگرایی، مدرنیته بر حقوق و آزادی‌های فردی تأکید دارد و بر این باور است که فرد می‌تواند و باید در انتخاب‌های خود مستقل باشد. این نگرش تأثیر زیادی بر توسعه مفاهیم مانند دموکراسی و حقوق بشر دارد. تاریخی بودن، گفتمان مدرن به ایده پیشرفت تاریخی و توسعه‌گرایی تأکید دارد. این بدین معناست که تحولات اجتماعی و سیاسی به سمت بهبود و پیشرفت پیش می‌رود. تکثر و تنوع، مدرنیته به پذیرش تنوع و اختلاف



نظرها به عنوان بخشی طبیعی از زندگی اجتماعی تأکید دارد. این حدود تنوع فرهنگی، سیاسی و فکری را گسترش می‌دهد (Baker, 2009).

عناصر سیاسی؛ دموکراسی و مشارکت عمومی، گفتمان مدرن بر نقش شهروندان در فرآیندهای سیاسی تأکید می‌کند و دموکراسی را به عنوان بهترین نظام سیاسی برای تأمین حقوق مردم معرفی می‌کند. حاکمیت قانون، یکی از اصول اساسی گفتمان مدرن، حاکمیت قانون است که به مفهوم تأثیر قوانین بر رفتار دولت و شهروندان می‌پردازد. این اصل نقش مهمی در ایجاد ثبات و امنیت سیاسی دارد. سازمان‌های مدنی و نهادهای اجتماعی، وجود نهادهای مدنی و اجتماعی در گفتمان مدرن به عنوان نشانه‌ای از توسعه سیاسی تلقی می‌شود. این نهادها می‌توانند به بهبود مشارکت عمومی و نظارت بر قدرت کمک کنند. حقوق بشر، گفتمان مدرن بر اهمیت حقوق بشر تأکید دارد و این مفهوم به عنوان پایه‌ای برای توسعه سیاسی و اجتماعی در نظر گرفته می‌شود (Foroutan, 2020: 185).

نسبت بین عناصر معرفتی و سیاسی و توسعه سیاسی؛ گفتمان مدرن با تأکید بر عقلانیت و فردگرایی، به ترویج دموکراسی‌ها کمک می‌کند و به شهروندان این امکان را می‌دهد که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مشارکت کنند. عناصر معرفتی مانند پذیرش تنوع و مشارکت اجتماعی به ایجاد و تقویت نهادهای مدنی می‌انجامد که خود نقش بزرگی در توسعه سیاسی ایفا می‌کنند. گفتمان مدرن با تأکید بر حاکمیت قانون و حقوق بشر، به ایجاد یک محیط سیاسی مساعد برای توسعه سیاسی کمک می‌کند. ایده پیشرفت در گفتمان مدرن به توسعه سیاسی اشاره می‌کند و این باور را ترویج می‌دهد که جوامع می‌توانند از طریق تغییرات مثبت به سمت بهبود پیش بروند. گفتمان مدرن، با ترکیب عناصر معرفتی و سیاسی خود، به عنوان یک موتور محرکه برای توسعه سیاسی عمل می‌کند. این گفتمان، بر حقوق فردی، عقلانیت، تنوع و دموکراسی تأکید دارد و در عین حال تلاش دارد تا نهادهای مدنی و اجتماعی را تقویت کند. در نهایت، توسعه سیاسی نه تنها مستلزم اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌های مناسب است، بلکه نیازمند ذهنیات و باورهای فرهنگی و اجتماعی است که در گفتمان‌های مدرن به وضوح دیده می‌شود. توسعه سیاسی وابسته

به پیاده سازی مؤلفه های گفتمان مدرن در ساختارهای اجتماعی و فرهنگی یک جامعه است و توجه به این عناصر می تواند به گسترش دموکراسی، تقویت حقوق بشر و ایجاد یک جامعه عادلانه تر و پایدارتر کمک کند.

۴- مقایسه انتقادی گفتمان مدرن و گفتمان ایرانی-اسلامی

بررسی گفتمان های سیاسی، به ویژه در بستر ایران معاصر، نیازمند فهم تعامل پیچیده ای است که میان منابع مشروعیت، نهادهای قدرت، و الگوهای فرهنگی-هویتی شکل می گیرد. گفتمان مدرن، با خاستگاهی در تجربه تاریخی اروپا و آمریکای شمالی، بر پایه عقلانیت ابزاری و ارتباطی، مردم سالاری لیبرال، و سکولاریسم نهادی استوار است (Habermas, 1996: 107). در مقابل، گفتمان ایرانی-اسلامی که پس از انقلاب ۱۳۵۷ تثبیت شد، تلفیقی از اصول فقه سیاسی شیعه، سنت دولت داری ایرانی، و آموزه های انقلابی معاصر را به عنوان شالوده معرفتی و نهادی خود به کار گرفته است (Arjomand, 2009: 112؛ Khomeini, 1981: 46). مقایسه این دو گفتمان، به ویژه در نسبت آن ها با توسعه سیاسی، امکان شناسایی ظرفیت ها و محدودیت های هر یک را فراهم می آورد و نشان می دهد چرا مسیر توسعه سیاسی در ایران شکلی ترکیبی، پرچالش و گاه متناقض به خود گرفته است.

۴-۱- نقاط اشتراک

الف) پذیرش ضرورت مشارکت سیاسی؛ هر دو گفتمان بر اهمیت حضور مردم در فرآیند حکمرانی تأکید دارند، هرچند دامنه و شرایط آن متفاوت است. گفتمان مدرن مشارکت را بدون قید ایدئولوژیک و بر مبنای رقابت آزاد تعریف می کند (Dahl, 1989: 221)، در حالی که گفتمان ایرانی-اسلامی مشارکت را در چارچوب ارزش های دینی و ولایت فقیه مشروع می سازد (Motahhari, 1988: 52).

ب) تأکید بر عدالت اجتماعی؛ هر دو رویکرد به عدالت به عنوان هدف بنیادین توسعه سیاسی نگاه می کنند. گفتمان مدرن با تأکید بر برابری حقوقی و فرصت ها، و نظریه هایی همچون عدالت به مثابه انصاف در اندیشه رالز (Rawls, 1971: 74). گفتمان ایرانی-اسلامی نیز عدالت را در معنای



توزیع عادلانه منابع در چارچوب احکام شرعی و با پیوند وثیق با مفهوم معنویت و تقوا می بیند (Beheshti, 1981: 63).

ج) ضرورت نظم و ثبات سیاسی؛ از منظر هر دو گفتمان، ثبات نهادی و انسجام سیاسی پیش شرط بقای نظام است. هانتینگتون نیز ثبات سیاسی را لازمه توسعه می داند (Huntington, 1968: 8). در گفتمان ایرانی-اسلامی، این ثبات بیشتر با انسجام ایدئولوژیک و تبعیت از ولایت فقیه تضمین می شود، در حالی که در گفتمان مدرن، ثبات از طریق نهادهای پاسخگو و توازن قوا تأمین می گردد.

۴-۲- نقاط افتراق

الف) سطح معرفتی (منابع مشروعیت و نقش دین)؛ گفتمان مدرن مشروعیت سیاسی را از رضایت شهروندان و اراده عمومی استخراج می کند (Habermas, 1996: 107). گفتمان ایرانی-اسلامی مشروعیت را الهی می داند و ولی فقیه را به عنوان نایب امام معصوم، نماینده شرع و ضامن بقای نظام سیاسی معرفی می کند (Khomeini, 1981: 46). در گفتمان مدرن، سکولاریسم نهادی به معنای تفکیک کامل دین و سیاست است (Casanova, 1994: 211-213)، در حالی که در گفتمان ایرانی-اسلامی، سیاست امتداد دین تلقی می شود و شریعت محور اصلی قانون گذاری و مشروعیت بخشی است.

ب) سطح نهادی (ساختار قدرت و نهادها)؛ در گفتمان مدرن، تفکیک قوا و توازن نهادی تضمین کننده آزادی های سیاسی و جلوگیری از تمرکز قدرت است (Montesquieu, 1989: 157). در گفتمان ایرانی-اسلامی، تمرکز قدرت در رأس هرم (ولی فقیه) و وجود سازوکارهایی چون نظارت استصوابی، امکان ورود جریان های سیاسی ناهمسو را محدود می کند (Sadeghi-Boroujerdi, 2019: 143). آزادی های سیاسی در گفتمان مدرن شامل آزادی بیان، رسانه و احزاب مستقل است، در حالی که در گفتمان ایرانی-اسلامی، آزادی ها مشروط به عدم مخالفت با اصول شرع و قانون اساسی اند (Khosrokhavar, 2020: 89).

ج) سطح کارکردی (الگوی مشارکت و تکثرگرایی)؛ گفتمان مدرن، تکثرگرایی را یک ارزش ذاتی دموکراسی می‌داند که به رقابت آزاد و چرخش قدرت منجر می‌شود. گفتمان ایرانی-اسلامی، تکثر را تنها در چارچوب وفاداری به نظام و اصول ایدئولوژیک مجاز می‌شمارد و بنابراین نوعی تکثر کنترل‌شده و هدایت‌شده ایجاد می‌کند (Kamrava, 2014: 77).

د) سطح پیامدی (الگوی توسعه سیاسی)؛ در گفتمان مدرن، توسعه سیاسی به معنای گسترش ظرفیت نهادی و حقوقی برای مشارکت آزاد، تضمین آزادی‌های مدنی و نهادینه‌سازی حاکمیت قانون است. در گفتمان ایرانی-اسلامی، توسعه سیاسی مترادف با تعمیق مردم‌سالاری دینی، تقویت هویت دینی-انقلابی و مقاومت در برابر سلطه خارجی است (Foroutan, 2020: 182).

تحلیل نشان می‌دهد که اگرچه هر دو گفتمان در اهداف کلان مانند عدالت و مشارکت مردم اشتراک دارند، اما تفاوت در بنیان‌های مشروعیت، الگوهای نهادی و مرزهای آزادی سبب شده که در ایران، توسعه سیاسی بیشتر به صورت «ترکیبی و کنترل‌شده» پیش رود. این ترکیب از یک سو ظرفیت‌هایی چون بسیج مردمی و انسجام ایدئولوژیک ایجاد کرده و توانسته نظام سیاسی را در برابر بحران‌های داخلی و فشارهای خارجی مقاوم سازد (Abrahamian, 2008: 172). اما از سوی دیگر، محدودیت آزادی‌های مدنی، فقدان تکثر واقعی و ضعف نهادهای مستقل، مانع از تحقق کامل توسعه سیاسی در معنای مدرن آن شده است (Chehabi & Linz, 1998: 120-122). بدین ترتیب، تجربه ایران معاصر را می‌توان نمونه‌ای از «توسعه سیاسی هیبریدی» دانست؛ الگویی که همزمان حامل ویژگی‌های نظام‌های اقتدارگرا و دموکراتیک است و به همین دلیل، با تناقض‌ها و چالش‌های ساختاری پایدار روبه‌روست.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی گفتمان مدرن و گفتمان ایرانی-اسلامی در ایران معاصر نشان می‌دهد که هر یک از این دو گفتمان دارای ظرفیت‌ها و محدودیت‌های ویژه‌ای در نسبت با توسعه سیاسی هستند. گفتمان مدرن، بر مبنای عقلانیت انتقادی، سکولاریسم نهادی، تفکیک قوا و مشارکت آزاد شکل گرفته و الگوی توسعه‌ای باز، متکثر و حقوق‌محور را دنبال می‌کند. در مقابل، گفتمان ایرانی-



اسلامی با تکیه بر میراث فقهی-شیعی، مشروعیت الهی قدرت و ضرورت حفظ هویت دینی-انقلابی، الگوی توسعه ای مبتنی بر «مردم سالاری دینی» و انسجام ایدئولوژیک را ارائه کرده است. ترکیب این دو گفتمان در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، منجر به شکل گیری یک نظام هیبریدی شده که در آن عناصر مدرن (انتخابات، نهادهای قانونی، مشارکت سیاسی) در قالب منطق ایدئولوژیک-دینی باز تعریف می شوند. این وضعیت، از یک سو امکان بسیج اجتماعی، حفظ ثبات و تأکید بر عدالت اجتماعی را فراهم کرده است، اما از سوی دیگر، به محدودسازی آزادی های سیاسی، تقلیل رقابت حزبی و تضعیف جامعه مدنی مستقل انجامیده است. به طور کلی، مسیر توسعه سیاسی در ایران نه به طور کامل منطبق بر الگوی مدرن غربی است و نه به صورت تمام عیار در چارچوب گفتمان ایرانی-اسلامی تحقق یافته است، بلکه ترکیبی از هر دو منطق را در بر دارد. این ترکیب، به عنوان یک فرصت، توانسته انسجام و استقلال سیاسی کشور را حفظ کند، اما به عنوان یک چالش، مانع تحقق کامل شاخص های توسعه سیاسی مدرن همچون تکررگرایی، آزادی بیان و حاکمیت قانون شده است. آینده توسعه سیاسی در ایران، به میزان توانایی نظام در ایجاد توازن میان ارزش های دینی-هویتی و الزامات عقلانی-نهادی مدرنیته بستگی دارد؛ توازنی که می تواند مسیر گذار به الگویی بومی شده از توسعه سیاسی را هموار سازد.

منابع

- Abrahamian, E. (2008). "A history of modern Iran". Cambridge University Press.
- Anderson, B. (1983). "Imagined communities: Reflections on the origin and spread of nationalism". Verso.
- Appiah, K. A. (1994). "Multiculturalism and the politics of recognition". Princeton University Press.
- Askari, H. (2022). "Islamic governance and development". Routledge.
- Baker, C. (2009). The role of civil society in a democratic society. Journal of Civil Society, 5(2), 171-182.
- Bashirieh, H. (2001). "Political Sociology of Development in Iran". Tehran: Nay Publishing House. (in Persian)

- Beheshti (2002). "Theoretical Foundations of Political Development in Iran". Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought. (in Persian)
- Bashirieh, H. (2007). "Transition to Democracy". Tehran: Nehah Moaser. (in Persian)
- Bayat, A. (2007). "Making Islam democratic: Social movements and the post-Islamist turn". Stanford University Press.
- Bayat, A. (2010). "Life as politics: How ordinary people change the Middle East". Stanford University Press.
- Beheshti, M. (1981). "Justice in Islam". Islamic Propagation Organization.
- Bourdieu, P. (1991). "Language and symbolic power". Harvard University Press.
- Casanova, J. (1994). "Public religions in the modern world". University of Chicago Press.
- Dahl, R. A. (1989). "Democracy and its critics". Yale University Press.
- Dicey, A. V. (1982). Introduction to the study of the law of the constitution. Liberty Fund.
- Diamond, L. (2019). "Ill winds: Saving democracy from Russian rage, Chinese ambition, and American complacency". Penguin.
- Enayat, H. (1999). "Political Thought in Contemporary Islam". Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
- Fairclough, N. (1995). "Critical discourse analysis: The critical study of language". Longman.
- Fairclough, N. (2013). "Language and power" (2nd ed.). Routledge.
- Foroutan, Y. (2020). Islamic globalization and Muslim populations. *Journal of Muslim Minority Affairs*, 40(2), 172-182.
- Foucault, M. (1972). "The archaeology of knowledge". Pantheon Books.
- Foucault, M. (1977). "Discipline and punish: The birth of the prison" (A. Sheridan, Trans.). Pantheon.
- Foucault, M. (1980). "Power/knowledge: Selected interviews and other writings, 1972-1977" (C. Gordon, Ed.). Pantheon.

- Fukuyama, F. (1992). "The end of history and the last man". Free Press.
- Fazeli, N. (2014). "The Experience of Iranian Modernity: An Analysis of the Developments of Iranian Society and Culture." Tehran: Tisa. (in pershian)
- Gheissari, A., & Nasr, V. (2006). "Democracy in Iran: History and the quest for liberty". Oxford University Press.
- Giddens, A. (1990). "The consequences of modernity". Stanford University Press.
- Gramsci, A. (1971). "Selections from the prison notebooks" (Q. Hoare & G. Nowell Smith, Eds. & Trans.). International Publishers.
- Habermas, J. (1996). "Between facts and norms". MIT Press.
- Held, D. (2006). "Models of democracy" (3rd ed.). Stanford University Press.
- Hobsbawm, E. J. (1994). "The age of extremes: A history of the world, 1914-1991". Michael Joseph.
- Howarth, D. (2000). "Discourse". Open University Press.
- Huntington, S. P. (1968). "Political order in changing societies". Yale University Press.
- Hurd, I. (1999). Legitimacy and authority in international politics. International Organization, 53(2), 379-408.
- Kamrava, M. (2020). "Inside the Arab state". Routledge.
- Keddie, N. R. (2006). "Modern Iran: Roots and results of revolution". Yale University Press.
- Khomeini, R. (1981). "Sahifeh-ye Imam" (Vol. 13). Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Khomeini, R. (1981). "Velayat-e faqih: Islamic government". Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works.
- Kechoyan, Hossein. (2019). "Sociology of Underdevelopment in Iran". Tehran: Soure Mehr. (in Persian)
- Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). "Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics". Verso.
- Montesquieu, C. de. (1989). "The spirit of the laws" (A. M. Cohler, B. C. Miller, & H. S. Stone, Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1748)



- Morsink, J. (1999). "The Universal Declaration of Human Rights: Origins, drafting, and intent". Pennsylvania State University Press.
- Motahhari, M. (1988). "Political theory of Islam". Sadra Publications.
- Mottahedeh, R. (2000). "The mantle of the prophet: Religion and politics in Iran". Oneworld.
- Nasr, V. (2006). The Shia revival. W. W. Norton.
- Putnam, R. D. (1993). "Making democracy work: Civic traditions in modern Italy". Princeton University Press.
- Rawls, J. (1971). "A theory of justice". Harvard University Press.
- Raz, J. (1977). "The authority of law: Essays on law and morality". Oxford University Press.
- Sadeghi-Boroujerdi, E. (2019). "Revolution and its discontents: Political thought and reform in Iran". Cambridge University Press.
- Sariolghalam, M. (2012). "Iran in search of democracy: The basic tenets of political development". Center for Strategic Research.
- Schirazi, A. (1997). The constitution of Iran: Politics and the state in the Islamic Republic. I.B. Tauris.
- Schumpeter, J. A. (1942). "Capitalism, socialism and democracy". Harper & Brothers.
- Soroush, A. (1999). "Reason, freedom, and democracy in Islam". Oxford University Press.
- Takeyh, R. (2009). "Guardians of the revolution: Iran and the world in the age of the ayatollahs". Oxford University Press.
- Taylor, C. (1989). "Sources of the self: The making of the modern identity". Harvard University Press.
- Tabatabaei, S.J. (2002). "A Preface to the Theory of Iranian Decline". Tehran: Kavir Publishing.(in pershian)
- van Dijk, T. A. (2008). "Discourse and power". Palgrave Macmillan.
- Weber, M. (1978). "Economy and society" (G. Roth & C. Wittich, Eds.). University of California Press.
- Wodak, R. (2013). Critical discourse analysis. Sage.
- Wodak, R., & Meyer, M. (2016). Methods of critical discourse studies. Sage.

“Discourse and Power in Iran’s Political Development; A Critical Reading of Two Iranian-Islamic and Modern Narratives”

Abstract

With the aim of exploring the role of discourse and power in the process of Iran’s political development, this research critically analyzes two dominant narratives, namely the Iranian-Islamic discourse and the modern discourse. The main question of the research is: How have the two Iranian-Islamic and modern discourses influenced the process of political development in Iran from the perspective of the concepts of power, legitimacy, and political order? Accordingly, the research hypothesis is based on the fact that the Iranian-Islamic discourse, emphasizing spiritual authority, collective identity, and cultural resistance, and the modern discourse, focusing on instrumental rationality, separation of powers, and individual rights, have each created possibilities and limitations for political development in Iran in a specific way. The research method used in this study is critical discourse analysis with the approach of Norman Fairclough, in which the link between linguistic structures, power, and ideology is analyzed. The research information and data were collected through the analysis of political texts, official documents, speeches, and theoretical texts related to both discourses. The research findings show that the Iranian-Islamic discourse seeks to institutionalize a specific model of political development based on indigenous and religious values that is in conflict or interaction with the components of modern discourse. At the same time, neither of these two discourses alone has been able to provide the grounds for sustainable and comprehensive political development. As a result, a critical and flexible integration of these two narratives, along with a rethinking of their epistemological foundations, can open new horizons for political development in Iran.

Keywords: Discourse, Power, Political Development, Iranian-Islamic Discourse, Modern Discourse

